

کنا دریا

این منظر دلفریب دریاست
 یا دامن پاک آسمان است ؟
 این نغمه بر لبه سنگ است
 یا آب به نام وصال است ؟
 برگویی مگر بهشت اینیست
 کجایی گامی گونه نماندش دل را است ؟
 دریا ز چه روحی حکمتیست ؟
 هر چه پیش بود کف آورد ؟
 دل سنگ و لاله بی پرزگینیست
 ممانند و خنزد از برش خود
 چون پیل عنان گشته باره
 گو دهن رحم لبه ما بسد
 بر سنگ زند حیرت خویش
 گشته است مگر ز عمر هزار
 بس آنگه فرسینه مارش
 بس نامه بر آرد از دل زار
 دارد دیگر بودی جانان
 گامی مان شد غصه و پریشان ؟
 ز ابله لطف بیم پیکر
 پر چین شده دامن تر آب
 و آن آب گزیده لطف دیگر
 در بر تو دلفریب رسا آب
 ساحل خوش و دلنوا ز باسه
 منتر لکله ابله راز باسه
 باد بر که وزد ز طرف دریا
 جان میرود و نبرد و کج منبر است
 بنشین به کنار بحر ، گمانجا
 خاکش به لعلش ز اطلال خیر است

از کتاب گلستان سعدی

از دست غم دل پیرسان
 ما صید بود چو سگه لوزان
 زیادت نمی کند ~~در~~ ~~ساحل~~
 بر سنگ شکر از نشستن
 دین هم از در کج دل
 وز فکر نامه دیده بستن
 یک چند به حال خویش بودن
 عاقبت ز دل پرش بودن
 این آب روان به بی زبانی
 دانی که دید چه بند بر سود
 گوید: پیری است زندگانی
 وین عمر عمرت بگذرد زود
 تا در صد گاه و کوه گشته است
 زهار رنده تو وقت از دست